



حقیقت اثر هنری، امتداد ابعاد وجودی هنرمند است/ نسبت هنر و ارزش

نیت و ذهنیت هنرمند، عامل اصلی تعیین حقیقت و هویت اثر هنری است. اثر هنری، بسته به هویت علل پدیدآورنده‌اش، عیارسنجی شده، ارزش و ضدارزش‌بودن و میزان ارزشمندی آن مشخص می‌گردد.

نیت و ذهنیت هنرمند، عامل اصلی تعیین حقیقت و هویت اثر هنری است. اثر هنری، بسته به هویت علل پدیدآورنده‌اش، عیارسنجی شده، ارزش و ضدارزش‌بودن و میزان ارزشمندی آن مشخص می‌گردد. به گزارش خبرنگار مهر، متن پیش رو یادداشت اختصاصی آیت الله علی اکبر رشاد، رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه با موضوع «هنر و ارزش» است که از نظر می‌گذرد؛ برخی هنر را ذاتاً مقوله‌ای ضدارزشی پنداشته‌اند، بعضی دیگر آن را بالذات بی‌طرف و عاری از وصف ارزش و ضدارزش انگاشته‌اند، گروهی دیگر هنر را فی‌نفسه و مطلقاً ارزشمند دانسته‌اند، و تقسیم هنر به «ارزشی» و «غیرارزشی» را ناصواب خوانده‌اند.

پرسش از «نسبت هنر و ارزش» از مباحث اصلی فلسفه‌ی هنر به‌شمار می‌آید و ثقل مباحث فلسفه‌ی هنر، بحث از علل اربعه آن است؛ لذا پاسخ به پرسش «نسبت هنر و ارزش» - چنان‌که خواهد آمد - در پیوند با علل اربعه به‌دست می‌آید.

برای دستیابی به پاسخ درست این مسئله، نخست باید منطق بحث مشخص و مبانی مدعا تبیین گردد، آن‌گاه دیدگاه‌های سه‌گانه، عیارسنجی شوند. علاوه بر اینکه برای در امان ماندن از فروافتادن در ورطه‌ی مغالطات لفظی، پیش از ورود به بحث، شایسته است معانی و کاربردهای دو واژه «ارزش» و «هنر» و «نسبت هنر و ارزش» که ترکیب عنوان پرسش را ساخته‌اند و کلمات کلیدی این بحث قلمداد می‌شوند بیان، و معنی مراد از هرکدام در بحث حاضر تعیین، و محل نزاع روشن گردد؛ سپس از رهگذر سنجش نسبت میان این دو مقوله، هرکدام از دیدگاه‌های سه‌گانه آشکار شود.

به تعبیر دیگر: باید پس از تبیین دقیق مبادی تصویری و مبانی تصدیقی پرسش موضوع بحث، و ارائه‌ی الگویی مشخص برای ارزیابی و سنجش، درخصوص دیدگاه‌های سه‌گانه مورد اشاره، راجع بدان داوری کرده، یکی از آنها را برگزید یا به ارائه‌ی نظری دیگر مبادرت ورزید.

کاربردهای واژه هنر

کلمه «هنر» و «ارزش» واژه‌ای اوستایی است و در زبان فارسی از پیشوند «و» و «ه» و «و» به معنی خوب و واژه «ارزش» و «هنر» به معنی مردانگی و توانایی تشکیل یافته و «هنر» و «ارزش» در اصل به معنی «خوب توانی» است.

این واژه از واژگان پرکاربرد و دارای معانی و اطلاقات گوناگونی در ادب فارسی است؛ این کلمه از جمله به معنای فضل و فضیلت، کمال و کیاست، زیرکی و فراست، علم و معرفت، خطورت و اهمیت، خاصیت و فائده، خطرکردن، فن و مهارت، تدبیر و توانایی فوق‌العاده، زورآزمایی و هم‌آوردی به‌کار رفته است.

هنر در تداول کنونی و کاربرد متأخر آن در معنای معادل «فن» عربی و «art» لاتین استعمال می‌شود و از این واژه اکنون همین معنی به ذهن نسل ما تبادر می‌کند. این معنا در ادوار اخیر پدید آمده و در گذشته‌ی ادبیات فارسی، به این معنا به‌کار نمی‌رفته است. برای هنر تعاریف فراوانی ارائه شده است. تعریف مختار من از این مقوله شاید با تعاریف رایج متفاوت باشد، و احیاناً و البته قابل نقض و نقد. به‌نظر می‌رسد هنر می‌تواند دو اطلاق اصطلاحی داشته باشد: اعمی (هنر بالمعنی الأعم = آفرینش فناوریانه)، و اخصی (هنر بالمعنی الأخص = آفرینش فطرنی). مراد از هنر بالمعنی الأعم، هنر صناعی و فنی است که می‌تواند شیطانی و تلبیسی نیز باشد، و مراد از هنر بالمعنی الأخص، هنر سماوی و فطری است، و هنر حقیقی و حقیقت هنر همان هنر سماوی و فطری است که جز مصداق رحمانی نمی‌تواند داشته باشد.

اثر هنری حاصل از هنر سماوی («ملهم از«/«متلائم با«؛ مشیت تکوینی و تشریعی الهی) و فطری (مطابق فطرت قدسی)، «نسخه«ی دوم خلقت« و «نسخه«ی سوم هستی است«؛ نسخه«ی اول هستی، حق«تعالی است، و نسخه«ی دوم آن فعل حق، به«ویژه انسان است، و هنر که آفریده«ی انسان است نسخه«ی سوم هستی است. این تشکیک و ترتیب را از آیاتی همچون:

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۚ يَسِيخُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ« و «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ«، و «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً«.

و از احادیثی چون: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ وَ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ«، الهام گرفت.

با توجه به آنچه گذشت، هنر حقیقی و بالمعنی«الأخص عبارت است از: «بازآفرینی یا بازنمایاندن رحمانی یک عین یا معنی«. ملاک رحمانیت، مطابقت با مشیت تکوینی و تشریعی الهی است، که از رهگذر الهامات الهی فراچنگ«آمدنی است؛ اما هنر بالمعنی«الأعم عبارت است از: «صنعت«کردن و تخیل«ورزیدن«؛ هنر بالمعنی«الأعم می«تواند غیر رحمانی و ملهم از وسوس شیطانی نیز باشد.

مفهوم شناسی واژه ارزش

کلمه« ارزش« / «ارزش« اسم مصدر است و «ارز«، «ارج« و «ارزش« / «ارزش« کمابیش به یک معنا هستند. ارزش به معنای عمل و فعل ارزیدن است، ولی به معنای ارز و ارج نیز به«کار می«رود. ارز به معنای قیمت، بها، نرخ و ثمن و نیز به معنای قدر و درجه و رتبه و مرتبه به«کار می«رود؛ ارج«داشتن، یعنی حرمت«داشتن. این واژه همچنین به معنای سود و بهره نیز به«کار می«رود. ارز به معنای آرزو و آرمان، عنصر گرامی، محترم و محتشم نیز استعمال شده است.

کلمه« ارزش در روزگار ما معانی جدیدی نیز پیدا کرده است، ازجمله گاه با اضافه«شدن«یای نسبت« به آن، کلمه« ارزشی«، به معنی «قدسی« ساخته می«شود. آنچه را وجه دینی و معنوی دارد ارزشی می«خوانند، و حیث متعالی و ماورایی هر چیز را وجه ارزشی آن می«نامند؛ حتی احکام فقهی مثل طهارت و نجاست را که چیزی غیر از وجه بهداشتی آب و یا هر شیء دیگری است، چون یک حکم و حیانی و بازآمده از ماوراء است «احکام ارزشی« می«نامند. این واژه به معنای اخلاقی نیز به«کار می«رود. قضایای اخلاقی را در مقابل گزاره«های حقوقی و الزامی، قضایای ارزشی می«گویند؛ این واژه همچنین به معنای «متعالی«، بلکه در تداول امروزی، به معنای مطلق امر «مُحَسِّن« و مقابل «قبیح و غیرمحسِّن« نیز به«کار می«رود.

النهایه: «ارزشی« و «ارزشمند« را می«توان (مانند کلمه« هنر) در اشاره به دو معنی متفاوت به«کار برد که خلط آنها موجب مغالطه است:

۱. شیء، امر یا عمل «دارای قدر و قیمت«، هرچند مادی و دنیوی؛

۲. شیء، امر یا فعل برخوردار از قداست و تعالی.

در اینجا می«خواهم با الهام از مبحث علل اربعه در حکمت اسلامی، مینا و منطقی را برای ارزش«سنجی مقولات، ازجمله هنر، ارائه کنم.

براساس فلسفه« اسلامی، هر پدیده«ی دارای چهار علت است:

۱. علت فاعلی: فاعل پدیدآورنده.

۲. علت غایی: غایت و غرضی که معلول به جهت آن پدید آمده است.

۳. علت مادی (البته فقط معلول مادی دارای علت مادی است، زیرا مجردات فاقد ماده و علت مادی zwnj&اند).

۴. علت صوری: ساختار و صورت پدیده.

علت zwnj&های اول و دوم را وجود و لاquo& و لاquo& خارجی راquo&، و علت zwnj&های سوم و چهارم راquo& و لاquo& فوam& راquo& و لاquo& داخلی راquo& قلمداد می zwnj&شوند. البته چنان zwnj&که صدرالمتهین تصریح فرموده است: مقسم این تقسیم علت ناقصه است. بنابراین، آفریده zwnj&ها و پدیده zwnj&ها را می zwnj&توان براساس ماهیت و منزلت علل اربعه zwnj& آنها ارزش zwnj&سنجی و عیارگذاری کرد؛ چراکه وجود هر معلولی بالقیاس به علتش، وجود رابط است و وجود رابط وجود ظلی و تبعی است. با توجه به این مبنا و طبق این الگو، هنر نیز به zwnj&مثابه یک پدیده (معلول) zwnj&، دارای علل اربعه zwnj& است و می zwnj&تواند براساس ارزشمندی و عدم ارزشمندی علل، ارزیابی شده، ارزشمندی و عدم ارزشمندی و نیز درجه zwnj& ارزشی آن سنجش و تعیین zwnj&گردد. پس بسته به اینکه چه کسی خالق اثر هنری است، آیا فاعل و پدیدآورنده zwnj& آن انسانی متعالی است یا فردی فرومایه؟ برای چه مقصودی پدید آمده است، آیا قصد و غایت فاعل از خلق آن، غایتی متعالی و برین بوده یا غایتی سخیف و پست؟ از چه ماده zwnj&ای پدید آمده است؛ یعنی درونمایه zwnj& اثر چیست و آیا صورت و ساختار اثر به لحاظ فنی، درخور و فراخور است یا نه؟ حد و هویت ارزشی هنر و اثر هنری مشخص می zwnj&گردد.

البته در میان علل اربعه، علت فاعلی، سهم و نقش مهم zwnj&تری در ایجاد اثر و تکوین هویت آن ایفا می zwnj&کند؛ چراکه حتی علت غایی، که دومین علت از علل وجودی و خارجی است، تابع علت فاعلی است و به علت فاعلی ارجاع می zwnj&شود. صدرالحکماء المتألهین فرموده است: إِنْكَ لَوْ نَظَرْتَ حَقَّ النَّظَرِ إِلَى الْعِلَّةِ الْغَائِيَةِ وَجَدْتَهَا عَيْنَ الْفَاعِلَةِ دَائِمًا، إِنَّمَا التَّغَايِرُ بِحَسَبِ الْإِعْتِبَارِ ... فاعلم: أَنَّ الْعِلَّةَ الْغَائِيَةَ لَا تَتَفَكَّ عَنْ الْفَاعِلِ، وَالْغَايَةُ الْمُرْتَبِةُ عَلَى الْفِعْلِ أَيْضًا سَتَرْجِعُ إِلَيْهِ بِحَسَبِ الْإِسْتِكْمَالِ. به zwnj&نظر من اگر کسی، فقط فاعل را علت حقیقی و حقاً علت بیانگارد و علل دیگر را معدّ قلمداد کند، سخنی به گراف نگفته است.

در نتیجه: نیت و ذهنیت هنرمند، عامل اصلی تعیین حقیقت و هویت اثر هنری است. درحقیقت اثر هنری، امتداد ابعاد وجودی هنرمند است. نفس هنرمند رحمانی، آفرینش رحمانی می zwnj&کند و از هنرمند آلوده zwnj&ذهن و تردامن، هرگز اثر هنری برین و پاک (ارزشمند و ارزشی) توقع نمی zwnj&توان برد: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ تَبَائُهُ يَأْذِنُ رَبِّهِ وَ الَّذِي حَبَّتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا تَكْدًا كَذَلِكَ تُصَرَّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ؛ و لاquo&از کوزه همان برون تراود که در اوست راquo&.

هنر متعالی، از لاquo& سپهر الهی راquo& به لاquo& ساخت نفس هنرمند متاله راquo&، تجلی می zwnj&کند، سپس از بلد نفس هنرمند به مهبط خارجی و محسوس تنزل می zwnj&کند، آن zwnj&گاه به ادراک شاهدان درآمده، مدرک انسان zwnj&ها می zwnj&گردد. بدین zwnj&سان اثر هنری چهار مرتبه تنزل می zwnj&کند:

۱. از سپهر سبحانی به ساخت نفس هنرمند؛

۲. از ساخت نفس هنرمند به منصف zwnj&ی عالم محسوس؛

۳. از عالم خارج به ظروف حواس مخاطبان؛

۴. از ظرف حس به ادراک آدمیان.

اما در هرصورت هنر برین، سرچشمه zwnj& الهی دارد و این مسئله نشان از این نکته دارد که تعالی zwnj&بخشی یک اثر هنری به قابلیت مخاطب نیز بسته است. آری اگر از علت فاعلی هنر صرف zwnj&نظر کنیم و برای شخصیت و نیت هنرمند نقشی در ساخت هویت اثر قائل نباشیم، و به غایتی که هنرمند آن را منظور داشته، توجه نکنیم و تنها بر علت صوری و ساختی هنر و احیاناً مادی zwnj&اش ابرام بورزیم، گویی قائل به وجود فعل و معلول، بدون وجود علت تامه، بلکه معتقد به پیدایش پدیده به معدّات و بدون تحقق علت آن شده zwnj&ایم، که هر دو محال است.

اگر پیدایش اثر را تنها به یکی از علل اربعه؛ یعنی علت صوری نسبت دهیم، به فرض عدم استحاله، دست zwnj&کم هنر zwnj&را به فنّ و تکنیک فروکاسته zwnj&ایم؛ در آن صورت حکایت ما حکایت کسی خواهد شد که انسان را در

کالبد او خلاصه می‌کند و انسانیت را به جسد انسانی فرومی‌کاهد.

در آن صورت، هنر تنها واحد قیمت مادی و صوری می‌شود و مناسب با آن نیز چونان یک کالا ارزش‌گذاری خواهد شد. آری می‌توان تابلو هنری را فروخت؛ فیلم، گیشه خواهد داشت، حتی رکورد فروش را هم خواهد شکست، اما رکورد و رکود دل‌ها را نخواهد شکست؛ چنین هنری فقط ارزش صنعتی و فنی خواهد داشت و ارزشمندی؛ به معنای بهادر خواهد بود؛ یعنی مخاطبان در برابر آن مبلغ خواهند پرداخت، این هنر یک کالاست و تنها از همین حیث هم ارزش دارد.

پس هنر را می‌توان به هنر صناعی - فنی و هنر سماوی - فطری تقسیم کرد. هنر آن‌گاه که به تحویل مهارت و تکنیک رفت، نوعی تکنولوژی و ابزار خواهد بود؛ اما اگر هنر را با آسمان، وحی، الهام الهی و پیام‌های فطرت پیوند بزنیم، با حقیقت، معنا و قدسیت هم‌عنان، و با حریت و حماسه، ستم‌ستیزی و عدالت‌خواهی هم‌نشین خواهد شد.

هنر فطری، هنر اکتشافی است؛ هنر حاکی از حقیقت است؛ ولی هنر فنی هرگز در پی کشف و ارائه حقیقت نیست و در بهترین حالت، در بند واقعیت است؛ بلکه حقیقت نمایاندن واقعیت است، در این صورت هنر می‌تواند مروج شهوت و شکاکیت، کفر و ظلم، تبهکاری و بداخلاقی باشد؛ چنین هنری نمی‌تواند ارزشمند انگاشته شود؛ هنر شهودی و هنر فطری زمین را به آسمان و انسان را به ساحت الهی پیوند می‌زند؛ از این جهت هنر شهودی، هنر قرب است. هنر فنی و صناعی تنها قالب است، اما هنر فطری و سماوی دارای قلب است؛ زیرا از قلب برخاسته است (از قماش واردات قلبیه است) و لزوماً با احکام الهیه نیز انطباق دارد، پس لاجرم شرعی است.

هنر قربی و فطری، محمل معارف فطری و صیقلی‌کننده؛ فطرت است و چون دین و فطرت با هم در پیوند هستند؛ بلکه دو روی یک حقیقت‌اند، چنین هنری جز در خدمت دین و دین‌ورزی نتواند بود.

لذا این سخن که هرآنچه هنر نام گیرد ارزشمند است، ساده‌اندیشی در باب هنر است، و فاقد معنای سنجیده و مبنای حکمی و دینی خواهد بود. اگر کسی از سر عمد و علم به چنین سخنی تفوه کند مغالطه کرده است. بدون هیچ مجامله‌ای باید گفت: هنر هم از منظر عقل و هم از ملحق شرع، به دو دسته‌ی ارزشمند و غیرارزشمند تقسیم می‌شود.

دین و ارزش‌گذاری هنر

هنر در شرع نیز، به تبع احکام خمس، به پنج گروه دسته‌بندی شده است؛ اگر مطلق هنر ارزشمند بود، در شریعت مقدس اسلام، برخی محرم و برخی مباح شمرده نمی‌شد؛ برخی نمونه‌های هنر به لحاظ شدت حرمت در طراز شرک قرار گرفته است. در کلام رسول خدا (ص) آمده است که: «سرانجام چهار چیز دوزخ است، که یکی از آن چهار چیز تمثالگری و پیکرتراشی است»؛ یعنی در منظر رسول خدا (ص) پیکرتراشی که یک نوع هنر است، از آنجا که در روزگار آن حضرت با غایت ترویج بت‌پرستی و کاربرد شرک‌آمیز صورت می‌بست، پهلو به پهلو می‌زد، و بازو به بازوی کفر می‌ایستاد. آن کسی که بت می‌تراشد و آن‌ستون‌های مسجدالحرام را می‌سازد هر دو هنرمند سنگتراش هستند؛ اما آیا هنر هر دو ارزشی و ارزشمند است؟ حتماً جرم و معصیت کسی که مرتکب هنر ضدارزشی، ضداخلاقی، ضدشرعی، ضدانسانی و ضدعدالت‌خواهی می‌شود سنگین‌تر از دیگر طبقات اجتماعی است؛ چون هنر حاوی پیام است، و دیگران را متأثر می‌کند، و گاه هنرمند نقش امام کفر را ایفا می‌کند و جمعی را در پی خویش وارد دوزخ می‌کند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْتَارِ».

چگونه می‌شود کسی را به صرف اینکه اثری صناعی، ولو به لحاظ تکنیک فوق‌العاده قوی، پدید آورده است، فردی ارزشمند و اثر او را اثری ارزشی بینگاریم؟ عمل، تجلی فاعل و تبلور غایت خویش است، «لَا تُعْمَلُ إِلَّا بِغَايَةٍ».

لهذا می‌بینیم «شعر» که نوعی هنر کلام است در برخی آیات قرآن و احادیث معصومین (علیهم‌السلام)، مذمت شده و در برخی دیگر مدح شده است. آیات آخر سوره‌ی شعرا، شعرا، شاعران را به دو دسته‌ی متقابل با اوصاف کاملاً متمایز تقسیم کرده است:

وَالشَّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي رِلْمٍ كَلَّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَتَّهُمْ يَفْثُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

بیانی از حضرت رسول(ص) نقل شده که می‌فرماید: لاَ يُمْتَلَى جَوْفُ أَحَدِكُمْ قِيحًا حَتَّى يَرِيَهُ أَى يَفْسِدَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يُمْتَلَى شِعْرًا؛ اگر درون یکی از شما انباشته از چرک و فساد شود و آن را به تباهی کشاند، بهتر از آن است که جایگاه شعر شود.

در عین حال هم ایشان می‌فرماید: لاَ تَنْتَعِرْ لِحِكْمَةِ الرَّسُولِ؛ و نیز از معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده که: أَنْ لَهِ كُنُوزٌ تَحْتَ عَرْشِهِ وَ مِفَاتِيحُهُ فِي أَلْسِنَةِ الشَّعْرَاءِ؛ لسان شعرا کلید گنج‌های ویژه‌ی ذیل عرش الهی است.

از حضرت صادق(ع) نقل شده که: لاَ تَقُلْ فِينَا قَائِلَ بَيْتِ شِعْرِ حَتَّى يُوَدَّ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛ کسی درباره‌ی ما اهل‌بیت (علیهم‌السلام)، بیتی نسرود مگر روح‌القدس تأییدش کرد. همچنین وارد است که: مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ؛ هر آن‌کو یک بیت شعر در شأن اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و دفاع از حقوق آنان بسراید، بیتی در باغ بهشت برای او بنا می‌شود.

آن‌گاه که شعر به خدمت غفلت و غرور، جهل و جهد و ظلم و ظلمت گرفته می‌شود مذموم است؛ ولی زمانی که به خدمت حقیقت، عدالت‌طلبی، آزادی‌خواهی و قدس و قرب و وحيانیت و فطرانیت گرفته می‌شود، تبدیل به عمل جهادی می‌شود و زبان شاعر نیز تبدیل به شمشیر می‌شود. شاعر، مجاهدی می‌شود در صف جهاد که فرماندهی آن در کف باکفایت رسول خدا(ص) است.

لذا بسته به اینکه هنر از چه فاعلی صادر شده باشد و فاعل آن دارای چه نیتی باشد و در پی تحقق چه غایتی باشد، هویت پیدا می‌کند و قهرراً ماده و صورت نیز در ارزش‌گذاری‌دخیل‌اند؛ اما عناصر صوری و تکنیکی هنر، شاخص‌های ثانوی ارزشیابی آن هستند و قهرراً اثر و پدیده‌هنری‌ای هنرمندانه‌تر است که از حیث هر چهار علت (علل اربعه) از رتبه‌برین و شأن درخور و فراخوری برخوردار باشد.

خلاصه اینکه: هر سه دیدگاهی که در آغاز مقال مورد اشاره قرار گرفت مخدوش است؛ یعنی هنر، نه فی‌نفسه مقوله‌ای ضدارزشی است و نه ذاتاً ارزشمند و ارزش‌نمون و نه مطلقاً عاری از وصف ارزش و ضدارزش؛ بلکه قول چهارم صحیح است و آن اینکه ارزشمندی هنر در گرو ارزشمندی علل اربعه‌آن است و اثر هنری، بسته به هویت علل پدیدآورنده‌اش، عیارسنجی شده، ارزش و ضدارزش‌بودن و میزان ارزشمندی آن مشخص می‌گردد.